



۲۰۱۵/۰۸/۱۶



غ. حضرت از سویدن

مطالبی پیرامون ذکر و عدم ذکر هویت «افغان» در تذکره تابعیت

در این روز های گرم (چه از نگاه اقلیمی و چه از نظر سیاسی و چه اجتماعی و چه نظامی) بحث های گرم در درون و در بیرون کشور عزیز ما افغانستان در مورد استعمال و عدم استعمال کلمه "افغان" به راه افتاده که هر هموطن عزیز ما از دید و نظر خود آنرا بررسی نموده و می نمایند که البته همه نگاهها با استدلال و منطق خود قابل احترام و توجه و اعتناء می باشند، و کوشش و سعی همگانی و دسته جمعی (ملی) باید منتهی به ارائه و پذیرفتن یک راه نهایی و معقول گردد.

بنده هم منحصراً عضو کوچک و ناچیز این خانواده افغانی به خود حق قائلم که درین مورد ابراز نظر کنم و به زعم خودم احساس انجام وظیفه ملی نموده باشم هر چند غیر علمی و طفلانه پنداشته شود. همانگونه که کشور عزیز ما از سرنوشت استثنائی (در هر زمینه) برخوردار می باشد، از نگاه اسم گذاری و ریشه نام گذاری نیز دارای یک حالت استثنائی می باشد.

پیش از اینکه وارد این مبحث گردم به بیان یکی دو خاطره ای که بی ارتباط با موضوع بحث نیست، به عرض برسانم، معتقدم که مطلب آتی قبل از اینکه یک خاطره نامیده شود یک ریختن اشک تعجب و حتی حسرت تلقی خواهد گردید.

تابستان سال پنجاه و چهار یا پنجاه و پنج در جاده میوند شهر خاطره انگیز و تاریخ ساز و ساز تاریخ (کابل) قدم می زدم، حواس و توجه ام به بساط و دنیای دیجیتال و تکنولوژیک و علمی فال و فالگیر جذب بود که ناگهان شانه هایم به شانه یک مرد تقریباً مسن که با یک زن هم سنش همراه بود، به شدت برخورد کرد، نزدیک بود که کیسه دست داشتنی اش رها و به زمین بخورد، مرد که یک شخص مؤقر و دستار بر سر و با حوصله به نظر می رسید از فرط عصبانیت چهره نازنینش سرخ گشت و فقط سر خود را به نشانه نارضایتی تکان داد، من با لهجه دری و با صدای لرزان و شوک از ایشان معذرت خواهی کردم ولی زن زباندارش مثلیکه از ترس بیوه شدن سخت برآشت و با پی بردن به چهره و لباس و دری گفتن هیروئینی من بمن گفت که :

«اوغان خر، کور استی؟»

به سر چهار اولادم قسم می خورم که دروغ نمی گویم، به چیزیکه حق است قسم می خورم که دروغ نه می گویم، در زمره حیوان درنده محسوب و محشور شوم که اگر دروغ گفته باشم. من سپاسگذارم و مفتخرم که دارای روحیه آنچنان بلند انسانی و ملی می باشم که گفته این زن در قلب و احساس بنده ایجاد هیچ گونه تخریش ننمود ولی به عنوان یک خاطره و به عنوان یک خطر در ذهن من باقی ماند، به هر حال من زمانیکه غرش این شیر ماده را مشاهده کردم مثل ماکیان که از کارد می گریزد، گریختم چون شنیده بودم که هر که دری گوی یا فارسی گوی است از خویشاوندان پاچا و صدراعظم و وزیر می باشند، البته بعداً ثابت شد که اشتباه می کردم.

خاطره دیگرم اینست که در شهر ما یک اقلیت فرهنگی و مذهبی زندگی می کرد، بدون ریا و بدون هیچ ملاحظه دیگری عرض می کنم که اینها شریف ترین و منظم ترین و زحمت کش ترین و دانا ترین اعضای جامعه ما شمرده می شدند که خداوند همه شانرا مشمول رحمت خویش قرار بدهند، ما در خفا اینها را "پارسی بان" و آنها ما را در خفا "اوغان" خطاب می نمودند، ولی حضوراً هیچ یک از طرفین جرئت استعمال این کلمه را نداشتند و این روند تا امروز هم ادامه دارد، البته بودند و هستند بعضی حلقه های مذهبی وابسته به استعمار انگلیس و وهابیزم که امروز هم این اقلیت شریف را بعضاً مورد اذیت و آزار قرار می دهند.

حال این "افغان" یا "اوغان" که بود و که است و که باید باشد، من زیاد نمی دانم و اصلاً نمی دانم ولی اینقدر می دانم که همانگونه که جغرافیای ما امروز و دیروز در میدان بازی قدرت ها قرار داشته و قرار دارد کلمه «افغان» نیز در مسیر تاریخ لهجه ها و زبان ها و خطاب کردن ها دچار سرگیچی ها و تغییرات بیشماری گردیده تا رسیده به کلمه

«افغان»، در ضمن مشاهده می شود که در عصر حاضر هیچ کلمه اجتماعی در دنیا و در جوامع بشری به اندازه کلمه «افغان» دارای مکانیزم احساسی و عاطفی و تاریخی و نمی باشد، مکانیزم گمراه کننده و گیج کننده ای که بر اطلاق بودن آن بین هموطنان اختلاف نظر (اختلافی که احتمال دشمن شدنش وجود دارد) وجود دارد که ریشه این اختلاف بر می گردد به دو نکته مهم، یا اینکه حرف منطقی یکدیگر را به خوبی درک نمی کنیم یا اینکه به واقعیت های تاریخی به چشم احساسی و عاطفی نگاه می کنیم.

اینکه بنده قبلاً عرض کردم که کلمه «افغان» دارای یک حالت استثنائی می باشد دقیقاً بررسی و اثبات می کنم، اگر اینرا بپذیریم که «افغان» به کسی گفته می شود که متولد و ساکن این جغرافیای سیاسی (افغانستان) بوده باشد، منکر این اصل یک آدم نا سالم پنداشته می شود، همه موافق این اصل پذیرفته می باشند، اما اگر یک کسی بگوید که از نگاه دستور و گرامر زبان، باشند و ساکن هر کشور منسوب به آن کشور می باشد، ولی صِدق این ادعا و حتی این اصل در مورد کشور ما، با مشکل حساسیتی روبرو می شود، مثلاً به تبعه آلمان، آلمانی گفته می شود به تبعه پاکستان، پاکستانی گفته می شود به تبعه تاجکستان، تاجکستانی گفته می شود ولی به تبعه و باشند افغانستان اگر افغانستانی گفته شود باعث تحریک احساسات منفی گرایانه پنداشته می شود، اینجاست مشکل ما، از طرف دیگر "ی" منسوبه، در مورد اشخاص صدق نمی کند (از نگاه دستور زبان) بلکه "ی" منسوبه فقط برای اشیاء بکار گرفته می شود، مثلاً ما گفته نمی توانیم که تبعه افغانی بلکه می گوئیم که تبعه افغان یا سید جمال الدین افغان، ولی اینرا گفته می توانیم که مثلاً دوغ افغانی یا قره قل افغانی یا گل سرشوی افغانی، شاید گفته شود که "ی" منسوبه در مورد آلمان یا آلمانی و یا هند یا هندی (هم شخص صدق می کند و هم شیء) به خاطر اینست که آلمان یا هند یک کلمه بسیط می باشد ولی افغانستان یک کلمه مرکب می باشد، باید گفت که پاکستان و تاجکستان نیز کلمات مرکب می باشند ولی "ی" منسوبه اش هم در مورد شخص صدق می کند و هم در مورد شیء. استثنا است. استثناء، همه چیز ما استثناء می باشد، متأسفانه یا بدبختانه یا هیچ بختانه!!

بهرحال به بعضی برادران هموطن ما چنین القاء شده که ((افغان یعنی پشتون))، این القاء دارای انگیزه استعماری و منفی گرایانه می باشد، زمانیکه افتخار مقاومت در برابر کمونیزم به نام افغان صورت می گرفت و زمانیکه سهم خواهی مادی و مادی از غرب صورت می گرفت نام «افغان» را بیدک می کشید ولی اکنون که قرار است یک پلان سری و مخفی و نفرت انگیز (که امید وارم وجود نداشته باشد یا اگر وجود داشته باشد خنثی شود) «افغان» را تعبیر به پشتون می نمایند.

من فکر نمی کنم که آنهایی که با استعمال کلمه «افغان» احساس مشکل می کنند، دارای یک انگیزه غلط و منفی باشند، بلکه اینطور تصور می شود که آنها می خواهند بگویند که منکر وجود و نام باغ (افغانستان) نمی باشند بلکه می خواهند که تثبیت شود که باغچه ها و درختان و میوه های مختلف موجود در این باغ به نام خود نامیده شود، که اگر تصور شان این بوده باشد به نظرم مرتکب جرم! ملی نشده اند. در مورد شناساندن و شناسائی هویت ملی دانشمندان عزیز ما جناب آقای سید عبدالله کاظم در نوشته اخیر خود توضیحات معقول و مستدل ارائه فرموده اند که باید مورد توجه قرار بگیرند.

حال اگر ثابت شود که مخالفین استعمال کلمه افغان نیت شوم و بدی ندارند و خود را در درون و در بیرون افغان می دانند ولی در پهلوی بعضی ملاحظاتی دارند، باید به آنها گوش فرا داد که منظور شان چیست. بنده چند ماه پیش در یک سایت پشتو زبان ضمن بحث در مورد این موضوع، یک پیشنهاد دلسوزانه و وطن دوستانه ارائه نموده بودم و نوشته بودم که ما دارای دو اصل (جدا نا پذیر از هم) هستیم، یکی ملت و یکی هم ملیت که در زیر سایه حاکمیت عدالت و ترحم و احترام مکمل یکدیگر هستیم و در ضمن چون از وجود سایه عدالت گستر مناسب محروم بودیم و هستیم بنا هر ملیت ادعای هم مظلومیت و هم اکثریت بودن را دارند و بیشترین تأکید شان بر اکثریت بودن می باشد، و در ضمن هر ملیت هویت ملی خود را افغان می داند بنا پیشنهاد نمودم که داشتن تذکره ملی، خود بخود بیانگر و ثبوت افغانیت، می باشد ولی در پهلوی باید در تذکره تابعیت شان اسم و مشخصه ملیت نیز درج گردد که از یک طرف هم عطش ملیت گرایی اش سیراب گردد و از طرف دیگر رسماً ثابت شود که کدام ملیت در اکثریت می باشد که این پروسه نه یک عمل غیر شرعی است نه یک عمل غیر قانونی و نه هم یک عمل غیر ملی. در آخر می خواهم بنا به توصیه اطباء (که جلو جاری شدن اشک های تان را نگیرید) قلم نحیف و نا بالغ و کم جان و کم خون و بیتیم و جگرخون خویشرا بگذارم که چند قطره اشک توأم با فریاد خاموشانه در دامن یأس و نا امیدی (هرچند یأس و نا امیدی گناه محسوب می شود) خود بریزد تا باشد در کنار سایر قلم های عادل و عارف و عاشق و حاتم و بی غرض و صادق و روزی شاهد شگوفائی گل های امید انسان و افغان، باشد.

د پانو شمیره: له ۲ تر ۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

ما ادعا می کنیم که صاحب تاریخ و تمدن پنجهزار ساله می باشیم، ما ادعا می کنیم که سکندر و چنگیز و انگریز و روس و ... را انگشت پرست نموده ایم و ما ادعا می کنیم که

حال فلم ویدیویی مستند و انکار نا پذیر به شما نشان داده می شود، لطفاً توجه کنید:

کشور پاکستان درست هفتاد سال پیش در نتیجه یک ازدواج مصلحتی متولد گردید، همه فرزنداناش (که مورد احترام ما نیز باید باشند) مادر (وطن) خود را سخت دوست دارند، پشتون بلوچ سندهی پنجابی و هندو و به بیرق (چادر مادر خود) به دیده احترام می نگرند، همه به آواز خوانی گهواره ای مادرش (سرود ملی) احترام می گذارند (با وجود اینکه به زبان مادری و حتی ملی شان نیز نسرانیده) به حاکمیت ملی و سرحدات (هرچند مال غصبی) احترام دارند، به خاطر روی گل دیورند حتی به نواسه های دیورند احترام دارند و گوش هایش را به آنها سپرده اند، در عرصه علم و پیشرفت پنجاه سال پیش با گدی ها و عروسک ها بازار های ما را تسخیر کرده بود، پنجاه سال قبل زمانیکه پخته یا چوب گوگرد در ناف ما گیر می کرد و داکترهای های ما از علاج آن عاجز بودند ما جهت تداوی عاجل به آنجا می رفتیم.

ولی ما صاحبان پنجهزار سال تاریخ و تمدن چه بازی هایی نبود که با بیرق ملی و با سرود ملی و با جنود ملی و با جهود ملی نکریم؟

کشور همسایه غربی ما (ایران) را نگاه کنیم که هفتاد سال بیشتر از نام گذاری رسمی اش (ایران) نمی گذرد ولی امروز همه ایرانی ها به نام ایران می نازند و اینکه امروز مرکز ثقل توجهات قدرت های جهانی شده به کنار. کشور تاجکستان هفتاد سال زیر یخ های قطبی کمونیزم به یخچال نابود کننده تبدیل شده بود ولی بعد از زمستان هفتاد ساله و بعد از ذوب شدن یخ های قطبی گاز یخچالی اش تبدیل به گاز گرمابخش گردید و زندگی و تولد جدید توأم با تولد عشق و علاقه جدید ملی، شروع به ادعای برحق موجودیت خود نمود که امیدواریم آینده درخشانی داشته باشد. ولی ما که ادعای پنجهزار سال زیستن در بهار سپری کردن را داریم به تدریج و یا هم ناگهان، به عمد یا سهو، سعی می کنیم که زیر یخ های ضخیم قطبی فرو برویم و یا فرو برده شویم. دیده شود چه استثنائات دیگری منتظر ماست. با حرمت.

د پانو شمیره: له ۳ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ